

زندگی نامه عماد خراسانی

قطعاتی از اشعار

عماد خراسانی در سال ۱۳۰۰ در مشهد به دنیا آمد و از دوازده سالگی به سرودن شعر پرداخت. دیوان اشعار او چندین بار چاپ شده است. مجموعه ای از اشعارش نیز با عنوان ورقی چند از دیوان عماد خراسانی با مقدمه مهدی اخوان ثالث منتشر شده است. دیوان کامل عماد نیز انتشار یافته است. او آثار زیبایی را نیز به لهجه خراسانی سروده است.

دم غنیمت دان که دنیا آرزویی بیش نیست*** نیستی چوگان چو گیرد چرخ گویی بیش نیست

عماد خراسانی یکی از مشهورترین غزل سرایان معاصر است، که بسیاری از غزل‌های او در حافظه دوستداران شعر کلاسیک معاصر نقش بسته است.

عماد شاعر عاشقانه هاست؛ عشق در شعر او کیفیتی خاص و عمری پایدار دارد، از این روست که وقتی از عشق سخن می‌گوید از ژرفای روح و جان خویش بانگ برمی‌آورد. عماد در اکثر قالب‌های کلاسیک شعر فارسی اشعار زیبا و ارزشمندی آفریده است. غزل‌های ناب و قطعات و مسمط‌های ترکیبی و مثنوی‌های زیبا، مجموعه اشعار او را کامل می‌کنند. عماد به شعر ایرج میرزا و ساده‌گویی و صداقت وی علاقه و توجهی بارز نشان داده است. خود عماد نیز زبانی روان، گویا و گیرا و زنده و پر احساس دارد که در عین حال فصیح و شیواست.

مهدی اخوان ثالث در مقدمه ورقی چند از دیوان عماد می‌گوید: «سخن عماد اغلب فصیح و بلیغ و بلند است و اگر فتوری در کلامش دیده می‌شود از آن جهت است که او بعد از سرودن و فرود آمدن از حال سرایش و تغنی در موالید طبع خود کمتر تجدید نظر و آرایش روا می‌دارد.» در مجموع اشعار عماد اشعاری است که از درون جان وی می‌تراود و زبان دل اوست و نافذ در دل و جان همگان.

عماد خراسانی در روز دوشنبه ۲۸ بهمن ماه سال ۱۳۸۲ شمسی دار فانی را وداع گفت و پیکر وی در مشهد تشییع و با انتقال به توس، در جوار آرامگاه فردوسی و مهدی اخوان ثالث، یار دیرینش، به خاک سپرده شد.

هنوز

دل‌م آشفته آن مایه ناز است هنوز*** مرغ پرسوخته در پنجه باز است هنوز

جان به لب آمد و لب بر لب جانان نرسید*** دل به جان آمد و او بر سر ناز است هنوز
گرچه بیگانه ز خود گشتم و دیوانه ز عشق*** یار عاشق کش و بیگان نواز است هنوز
خاک گردیدم و بر آتش من آب نزد*** غافل از حسرت ارباب نیاز است هنوز
گرچه هر لحظه مدد می دهم چشم پر آب*** دل سودا زده در سوز و گداز است هنوز
گر چه رفتی، زدلتم حسرت روی تو نرفت*** قصه ما دو سه دیوانه دراز است هنوز
گر چه رفتی، زدلتم حسرت روی تو نرفت*** در این خانه به امید تو باز است هنوز
این چه سوداست عماداکه تو در سر داری؟*** وین چه سوزی است که در پرده ساز است هنوز

غمی خواهم

ز شادیهها به جان آمد دلم یا رب غمی خواهم*** بشد سالی که بی غم می گذارم ماتی خواهم
نیم من اهل عیش و نوش و مستی با پیرویان*** به ویران کلبه ای با اهل دردی عالمی خواهم
مرا بیگانه کردی با جهانت آشنایی کو؟*** به غمها محرمی خواهم، پریشان همدمی خواهم
به زیباییان بی غم خاطرم الفت نمی گیرد*** بتی کو را بود یا بوده الفت با غمی خواهم
لب خندان گلها گر چه روح افزاست اما من*** گلی کو را به نرگس گاه باشد شبینی خواهم

دشمن جان

دوستت دارم و دانم که تویی دشمن جانم*** از چه با دشمن جانم شده ام دوست ندانم
غمم این است که چون ماه نو انگشت نمایی*** ورنه غم نیست که در عشق تو رسوای جهانم
دم به دم حلقه این دام شود تنگتر و من*** دست و پای نزنم خود ز کمندت نرهانم
سرپر شور مرا نه شبی ای دوست به دامان*** تو شوی فتنه ساز دلم و سوز نهانم
ساز بشکسته ام و طائر پر بسته نگارا*** عجبی نیست که این گونه غم افزاست فغانم
نکته عشق ز من پرس به یک بوسه که دانی*** پیر این دیر جهان مست کنم گر چه جوانم
سرو بودم سر زلف تو بیچید سرم را*** یاد باد آن همه آزادگی و تاب و توانم
آن لئیم است که چیزی دهد و باز ستاند*** جان اگر نیز ستانی ز تو من دل نستانم
گر ببینی تو هم آن چهره به روزم بنشینی*** نیم شب مست چو بر تخت خیالت بنشانم

که تو را دید که در حسرت دیدار دگر نیست*** "آری آنجا که عیان است چه حاجت به بیانم؟